



درآمد

حجت‌الاسلام و المسلمین حیدرعلی جلالی خمینی، نماینده ولی‌فقیه در شرق تهران و امام جماعت مسجد نارمک، اینک دهه هشتم زندگی خود را پشت سر می‌گذارد. این یار قدیمی رهبر و بنیان‌گذار فقید انقلاب که تجربه ۲۲ سال امامت جمعه در شهر امام خمینی (ره) را در کارنامه دارد، خاطرات و تحلیل‌های خوبی از شخصیت محراب اشرفی اصفهانی در سینه دارد که آن‌ها را با شاهد یاران در میان گذاشته است.

وکیل تام الاختیار امام بود...

حجت‌الاسلام حیدرعلی جلالی خمینی در گفت و شنود با شاهد یاران

مرحوم آقای بروجردی و از شاگردان فاضل درس مرحوم معظم له بودند. در امتحاناتی هم که اولین بار در زمان آقای بروجردی برگزار شد، علما و کسانی که پای درس ایشان می‌رفتند و در رشته‌های رسائل و مکاتب و مکاسب می‌بایست امتحان بدهند؛ آیت‌الله اشرفی اصفهانی یکی از ممتحنین بزرگ و خوب مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی بودند. و چنین چیزی در آن زمان، جایگاه کمی نبود...

بله و یعنی طلبه‌ها، درس بالا را که می‌خواستند امتحان بدهند و شهریه درس بالای مرحوم آیت‌الله بروجردی را دریافت کنند، باید می‌رفتند نزد آقای اشرفی امتحان بدهند و ببینند که این لیاقت را دارند که پای درس ایشان بیایند؟ آیا مکاسب را خوانده‌اند؟ رسائل و کفایه را خوانده‌اند یا نه؟ البته در همین زمانی که پای درس مرحوم آیت‌الله بروجردی و آقای صدر و آقای حجت و خوانساری رفتند ایشان از درس فلسفه امام هم استفاده می‌کردند.

ایشان درس فلسفه اسفار و منظومه را در محضر امام خواندند و بعد که آقای بروجردی فوت کردند، آمدند پای درس مرحوم امام. در زمان مرحوم آقای بروجردی شهید از شاگردان آقای بروجردی بودند و مرحوم آقای بروجردی مدرسه‌ای در کرمانشاه درست کردند که بسیار مدرسه خوب و بزرگی بود. غرب کشور، احتیاج به حوزه علمیه‌ای داشت که در آنجا یک تغییر و تحولی ایجاد شود، پس آیت‌الله بروجردی سه نفر را به آنجا فرستادند که یکی از آنان آقای اشرفی بودند و دو تای دیگر آیت‌الله آقا شیخ جواد

یک سال پای درس آقای حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم، حضور داشتند و بعد هم مرحوم آیت‌الله حائری از دنیا رفتند.

پس سال آخر زندگی آیت‌الله حائری را ایشان در محضرشان بودند.

بله، و بعد از آن، ایشان رفتند پای درس آیت‌الله خوانساری بزرگ، آن آیت‌الله خوانساری که در قم دعا کرد و باران آمد و هم‌چنین آیت‌الله سیدمحمد حجت

بود...

طلبه‌ها، درس بالا را که می‌خواستند امتحان بدهند و شهریه درس بالای مرحوم آیت‌الله بروجردی را دریافت کنند، باید می‌رفتند نزد آقای اشرفی امتحان بدهند و ببینند که این لیاقت را دارند که پای درس ایشان بیایند؟ آیا مکاسب را خوانده‌اند؟ رسائل و کفایه را خوانده‌اند یا نه؟

کوه‌کمره‌ای که از مراجعی بود که ما به خدمت‌شان رسیدیم و دیگر استاد ایشان آیت‌الله سیداسماعیل صدر بودند صدر که آن موقع بعد از حائری این سه مرجع از مراجع بزرگ قم بودند.

آیت‌الله العظمی بروجردی هم بودند؟

نه، آیت‌الله بروجردی بعد از آیت‌الله حائری و بعد از فوت مرحوم خوانساری و کوه‌کمره‌ای، به قم آمدند و آقای اشرفی اصفهانی بعد از این، می‌رفتند پای درس

حاج آقا، از اولین برخوردی‌هایی که با شهید محراب اشرفی اصفهانی داشتید برای‌مان بگویید. مرحوم آیت‌الله شهید اشرفی اصفهانی از چهره‌های بسیار درخشان و نورانی انقلاب اسلامی ایران و فردی مجتهد، متدین، متعهد و از هر نظر مورد تأیید امام بودند ایشان در خمینی‌شهر اصفهان، به مدت هفت سال مقدمات دروس دینی را آموختند و بعد از هفت سال به اصفهان رفته و مدت بیست سال در آن شهر به تحصیل علوم مشغول بوده‌اند و در محضر دو نفر از عالمان بزرگوار به نام‌های آقای فشارکی و آقای درج‌های استفاده کرده‌اند و در سن بیست سالگی به قم آمدند.

شما در قم با ایشان آشنا شدید؟

بله.

آیا طلبه ایشان بودید؟

خیر، اما وقتی به کلاس درس مرحوم آقای بروجردی می‌رفتیم، ایشان از شاگردهای حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی بودند.

بیش‌ترین چیزی که من از احوالات ایشان به خاطر دارم، این است که به مدرسه فیضیه که می‌رفتیم، ایشان یک حجره‌ای در گوشه‌ای از مدرسه داشتند و اکثراً خانواده‌شان در اصفهان بود و ایشان با همین آقازاده‌شان حاج آقا حسین اشرفی اصفهانی زندگی می‌کردند. البته محمد آقا هم در قم بودند، ولی بیش‌تر با حسین آقا بودند و شب‌وروز در همان حجره زندگی می‌کردند و خیلی زندگی طلبگی قناعت‌باری داشتند. بسیار مرد شریف، متدین، متواضع و کم‌تشریفات در زندگی، از نظر مخارج، بودند. زمانی که به قم آمدند،

حضیره‌القدس نام دارد، خراب کند. در واقع، آن‌ها نظرشان این بود که بهائیت را به این طریق به مردم بشناسانند.

یعنی می‌خواستند با زدن نعل وارونه، نام این فرقه را بر زبان‌های مردم جاری کنند...

بله و آن‌قدر که این عمل بهائیت را معروف کرد و رواج داد، هیچ کاری نکرد. می‌گفتند آقای بروجردی آمده و فلسفی هم صحبت کرده است و مردم رفته‌اند دیوار حضیره‌القدس را خراب کرده‌اند. یک‌دفعه دیدیم که حالا از خارج دستور آمد یا خود این‌ها تبانی داشتند و تا آن روز که بهائیت به‌طور مخفی جلسه داشت و در تهران و جاهای دیگر پنهان بودند، ولی از آن به بعد علنی شد دیگر علنی فعالیت می‌کردند و مکان و تاریخ مراسم‌شان را اعلام می‌کردند که کسانی که می‌خواهند بهائی شوند و حرف‌های این فرقه را بشنوند، بیایند و این بزرگ‌ترین خیانتی بود که پسر رضاخان در زمان مرحوم آقای بروجردی کرد. حتی یک عده از علما آمدند خدمت مرحوم آیت‌الله بروجردی و گفتند: "پاشو سید، خیلی این‌ها شلوغ کرده‌اند."

حضرت امام، وقتی برای مرحوم شهید نواب صفوی که با کاشانی بودند، به‌خاطر ترور عمال شاه به‌دست فدائیان اسلام حکم اعدام در آمد، با ناراحتی تمام منزل آقای بروجردی رفت و به ایشان گفت: "جریان این‌جوری است، شما نگذارید"، ولی خلاصه اطرافیان آقا کارهایی کردند و نگذاشتند. امام هم دلخور شدند و از آن روز به منزل آیت‌الله بروجردی نرفتند.

مرحوم امام خیلی سعی داشت و بسیار در تثبیت و ادامه مرجعیت بروجردی دخالت داشتند، یعنی سعی کردند که ایشان محبوبیت داشته باشد، ولی در این جهات که در اطراف آقای بروجردی تشکیلات خوبی نبود و بعضاً افراد خوبی در این تشکیلات نبودند. مثلاً نماینده قم در مجلس را آن کفش‌جفت‌کن مرحوم آقای بروجردی تعیین می‌کرد. یعنی آن‌قدر از طرف حکومت به این‌ها بها می‌دادند که اخبار آن‌جا را به حکومت بدهند و مرحوم آقای بروجردی هم پیرمرد بود و اطلاع نداشت که ماجرا از چه قرار است.

امام همه چیزها را می‌دانستند و خیلی هم ناراحت بودند. گذشته از این‌ها، امام قبل از این مسائل هم مردی انقلابی بودند. در زمان رضاخان کتابی منتشر کردند به نام "کشف‌الاسرار" و در آن نوشتند: "رضاخان قلدر" و اهانت به رضاخان کردند. وجود کلمه رضاخان قلدر آن‌قدر برای رژیم گران آمد که این کتاب را ممنوع اعلام کرد هر کس که این کتاب در خانه‌اش پیدا می‌شد، حکمش اعدام بود. امام مترصد بودند تا یک روزی برسد و از این‌ها انتقام بگیرند. خدا رحمت کند امام را، ایشان ذخیره خدا و یک انسان استثنائی بودند و در بین علما و مراجع، خداوند توفیق و شخصیتی که به امام عطا فرمود، به نظر من، بعد از ائمه هدی (ع)، به هیچ عالمی این موقعیت و توفیق را نداد. این‌که یک سید بیاید و بعد از ۱۴۰۰ سال غربت اسلام با این تاریکی‌ها بچنگد و در زمانی که دنیا بر دو قطب استوار بود - قطب کمونیستی، قطب سرمایه‌داری - و هر کشوری که بخواهد زندگی

امام(ره) خیلی سعی داشت و بسیار در تثبیت و ادامه مرجعیت بروجردی دخالت داشتند، یعنی سعی کردند که ایشان محبوبیت داشته باشد، ولی در این جهات که در اطراف آقای بروجردی تشکیلات خوبی نبود و بعضاً افراد خوبی در این تشکیلات نبودند.

در زمان حیات بروجردی از کارهایی که محمدرضا پهلوی کرد و بسیار هم کار زشتی بود، این بود که آمد به قم و ملاقاتی با حضرت آیت‌الله بروجردی کرد. یعنی دستوری که از بالا گرفته بودند، برای این‌که بهائیت را رسمی کنند و به شهرت برسانند و از انزوا خارج کنند. شاه آمد و به آقای بروجردی گفت: "ما می‌خواهیم بهائیت را جمع کنیم." یعنی در ظاهر بهائیت را سرزنش کرد و به آقای بروجردی گفت: "شما به آقای فلسفی دستور دهید که سخنرانی کنند" و از آن‌جایی که آقای بروجردی مرجع تقلید محترمی بودند و اصلاً باور نمی‌کردند که این خائن این‌طور دروغ بگوید، آقای فلسفی را خواستند به قم و گفتند تشکیلات تصمیم دارد بهائیت را از بین ببرد و آقای فلسفی در مسجد شاه که الان مسجد امام نام دارد، آمد و علیه بهائیت سخنرانی مفصلی کرد و گفت بهائیت باید از بین برود و مردم ریختند دیوار حضیره‌القدس را خراب کردند که بهائی‌ها برای تبلیغات در همین مکان حضور داشتند.

از آن پس، در بین مردم پیچید که دیوار این‌جا را خراب کرده‌اند و روزنامه‌ها نوشتند و یک‌مرتبه از طرف شاه دستور رسید که دست نگهدارید، کسی حق ندارد متعرض بهائیت بشود و دیوار مکانی را که



جبل عاملی و آیت‌الله امامی که از اجله سادات بود. مرحوم جبل‌عاملی هم اهل خمینی‌شهر و از علمای بزرگ و خوب قم بود و هر سه این بزرگواران هم‌سن بودند و خیلی اوقات با هم مباحثه می‌کردند و هر سه هم از اهالی خمینی‌شهر بودند. مرحوم آیت‌الله بروجردی دستور دادند که این سه نفر بروند به کرمانشاه و آن مدرسه را اداره کنند. مدرسه ساخته شد و این سه نفر حرکت کردند و به آقای شیخ محمدتقی فلسفی هم دستور دادند به آن‌جا بروند و سخنرانی کنند و طلبه‌ها از قم رفتند و تجلیل خوبی از ایشان در کرمانشاه به عمل آمد.

بله، شهید محراب درس‌شان را در آن مدرسه شروع کردند و مدرسه را با آن دو نفر آقایان اداره می‌کردند تا زمانی که آیت‌الله بروجردی فوت کردند و آیت‌الله اشرفی اصفهانی وکیل امام در کرمانشاه شدند.

یعنی در دوران ستم‌شاهی؟

بله، در دوران ستم‌شاهی که مبارزات شروع شد و بعد از فوت مرحوم آقای بروجردی.

درست در زمانی که امام علناً مبارزات را شروع کرده بودند؟

بله و شهید محراب فردی بسیار قوی بودند و در آن منطقه برای تبلیغ و رساندن اعلامیه‌های حضرت امام و سخنرانی و دعوت از مردم برای راه‌پیمایی‌ها، یکی از چیزهایی که واقعا از خصوصیات ایشان بود، خدمت بزرگی بود که هم به امام کردند و هم به مردم و آن مسأله مرجعیت امام بود که امام چون انگشت گذاشته بودند بر روی شاه و خاندان سلطنتی، در قانون اساسی هم قید شده بود که هر کس به شاه یا خاندان سلطنتی اهانت کند حکم او اعدام است، ولی اگر مرجع تقلید باشد استثناء است و یکی از کارهایی که به‌خوبی انجام شد و به موجب آن توانستند امام را اعدام کنند، تثبیت مرجعیت حضرت امام بود.

حاج آقا لطفاً شرایط زمانی را که بعد از

ارتحال حضرت آیت‌الله بروجردی به وجود آمد و مخالفت‌هایی که وجود داشت تا مرجعیت حضرت امام خیلی پا نگردد و فراگیر نشود - چون ایشان عالمی بودند که به دلیل آن فضیلت‌ها و مقامی که داشتند و به شدت رجلی سیاسی بودند، یعنی همان چیزی که در دین مبین اسلام بر آن تأکید شده که اسلام دینی سیاسی است و رژیم به‌شدت مخالف با آن بود - آن فضا و شرایط را توضیح دهید تا تلاش‌های آیت‌الله اشرفی اصفهانی در این زمینه کاملاً روشن شود.

فضا که عجیب فضایی بود. قبل از امام، آقایان خیلی مشکلات داشتند با دستگاه دولت و شاه که این‌ها قدرت داشتند و بر اریکه حکومت سوار بودند و خاندان رضاخان و خود رضاخان و بچه‌اش، از آن جایی که دستور از استعمارگران داشتند، کارشان اسلام‌ستیزی بود. در زمان آقای بروجردی هم آن‌ها یک کارهایی می‌کردند، ولی زیاد جرأت نمی‌کردند، چون شخصیت مرحوم بروجردی خیلی بالا بود و در بین مردم صاحب هویت و جایگاه بالایی بودند. اما در عین حال، رژیم و عمالش حتی لطمه هم به بروجردی زدند.

ایشان در بین علما شناخته شده بودند. یکی از عنایاتی که خداوند به امام کرد، این بود که افرادی مثل آیت‌الله اشرفی اصفهانی و به‌ویژه دیگر شهدای محراب - آقایان قاضی طباطبایی، مدنی، دستغیب و صدوقی - در مناطقی که حضور داشتند امام را یاری می‌کردند.

می‌شناختیم و دیگر این که ایشان در نارمک یک فامیلی داشتند و زمانی که از طرف امام مأمور شدیم در مسجد احمدیه نارمک نماز بخوانیم...

شما از چه زمانی در این مسجد حاضر شدید؟

قبل از این که امام را تبعید کنند، این مسجد ساخته شد و مردم آمدند و از ایشان درخواست کردند که پیش‌نمازی برای این مسجد بفرستند. امام هم من را در نظر گرفتند. البته آن‌هایی که خدمت امام آمده بودند، بنده را می‌شناختند. من در تهران منبر می‌رفتم و از مقلدان امام بودم. خدا رحمت کند یک شخصی بود به نام مرحوم آیت‌الله واحدی که پیش‌نماز مسجد جامع نارمک بود و این‌ها با آن جمعیت به قم آمده بودند و از امام خواستند که ما بیاییم و امام نیز چنین دستور دادند. خلاصه، ما آمدیم و بعد از چندی که ما آمدیم امام تبعید شدند و مرحوم شهید اشرفی اصفهانی هر گاه برای دیدن فامیل‌شان به منزل او در نارمک می‌آمدند، پیغام می‌دادند که من آقای جلالی را هم می‌خواهم ببینم. ما هم به آن‌جا می‌رفتیم و در خدمت ایشان بودیم.

در دوران مبارزه، رابطه شما با شهید محراب چگونه بود؟

بیش‌تر فعالیت‌های ایشان در کرمانشاه بود و با تهران خیلی کاری نداشتند. من در تهران عضو جامعه روحانیت بودم و با مرحوم شهید مطهری و مرحوم شهید بهشتی و مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی که همگی عضو جلسه روحانیت بودند، ارتباط‌مان بیش‌تر بود و مرتب جلسه داشتیم، حسب‌الامر نامه‌ای که مرحوم امام (ره) به شهید مطهری نوشته بودند که شما علمای تهران را ولو به بهانه خوردن یک چای هم که باشد، به دور هم جمع کنید.

آن موقع آخوندها خیلی کم به دور هم جمع می‌شدند و هر کسی سرش به کار خودش گرم بود و رسم نبود که دور هم جمع شوند. آن نامه باعث شد که مرحوم مطهری از علمای تهران دعوت کند. از شرق ما را دعوت کرد، از غرب آقای ایروانی، همه علمایی که در منطقه بودند و می‌دانستند که این‌ها فعالیت سیاسی می‌کنند و به امام علاقه دارند، دعوت کردند و دور هم جمع شدیم و جامعه روحانیت مبارز تشکیل شد و بالاخره اعلامیه‌های امام را در اسرع وقت در اختیار همه قرار می‌دادند.

و این امر هم تاریخ‌چه‌ای از تشکیل و تأسیس جامعه روحانیت در سال‌های قبل از انقلاب...

بله و مؤسسان آن، همه آقایان بودند، همه دخالت داشتند، ولی دعوت‌کننده اصلی شهید مطهری بود؛ آن

لشگری نه عسکری؛ چه‌جوری شما دستور می‌دهی؟ واقعا عجیب است که یک پیرمرد از قم حرکت کند و شاهی را که وابسته به تمام دنیا بود و نود کشور از او حمایت می‌کردند و ژاندارم منطقه بود، بزند و او را داغان کند و زندگی‌اش را از هم پاشد.

"ان نصرالله ینصرکم و یتبئ اقدامکم؛ اگر کسی خدا را یاری کند، خدا هم او را یاری می‌کند." بله، این واقعا معجزه است. امام تنها بود. درست است که حامیانی داشت، اما توکلش تنها به خدا بود و با توکل به خدا حرکت کرد و خدا هم کمک کرد و به همین سبب حکومت تصمیم گرفت که امام را اعدام کند. قانون اساسی می‌گفت که اگر کسی به‌جز مرجعیت به شاه توهین کند، حکمش اعدام است. حالا چه کسی در این زمینه فعالیت می‌کرد که مرجعیت امام را جا بیندازد؟ جمعی از علما و به‌خصوص یکی از کسانی که بسیار در این جهت سعی داشت که مرجعیت امام را تثبیت کند، شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی بود و بارها هم ایشان ذکر کرد که من اگر هیچ کاری در عمرم انجام نداده باشم و به هیچ کاری دل‌خوش نباشم، به این یک کار دل‌خوشم و این کار برای من کار جالبی بوده است، یعنی همیشه خوشحال بود و افتخار می‌کرد که در زمان زندگی‌اش این کار از او صادر شده است. یعنی یکی از مؤثرین افراد در تثبیت مرجعیت حضرت امام، آیت‌الله اشرفی اصفهانی بودند؟



بله، ایشان در بین علما شناخته شده بودند. یکی از عنایاتی که خداوند به امام کرد، این بود که افرادی مثل آیت‌الله اشرفی اصفهانی و به‌ویژه دیگر شهدای محراب - آقایان قاضی طباطبایی، مدنی، دستغیب و صدوقی - در مناطقی که حضور داشتند امام را یاری می‌کردند. آیت‌الله اشرفی اصفهانی، وکیل تام‌الاختیار امام در کرمانشاه بود و کارهای انقلابی کرمانشاه کلاً بر عهده ایشان بود و امام هم خیلی نسبت به ایشان توجه داشتند.

رابطه شما با شهید اشرفی اصفهانی چگونه بود؟

رابطه خوبی داشتیم. یکی این که در قم ایشان را

کند، باید خودش را به زیر سیطره یکی از این دو قطب ببرد، به آن قدرت‌ها "نه" بگوید و تنها بر قدرت لایزال خداوند تکیه کند.

فرمودید وقتی که حضرت آیت‌الله بروجردی فوت کردند، آقای اشرفی خیلی تلاش می‌کردند تا مرجعیت حضرت امام جا بیفتد.

وقتی شاه به قم آمد و در صحن حضرت معصومه (س) گفت: "تا حالا یک مقام غیر مسؤول نمی‌گذاشت من منویات پدرم را اجرا کنم، ولی از این به بعد می‌خواهم آن منویات را اجرا کنم." حالا منویات پدرش چه بود؟ به رسمیت شناختن بهائیت و برداشتن چادرها از سر نوامیس مردم... خلاصه آن کارهایی که رضاخان می‌کرد، روضه‌خوانی‌ها را تعطیل کرد و در کل اسلام‌ستیزی رضاخانی را در دستور کار قرار داد، تنها کسی که واقعا قیام کرد و حرف زد و سخنرانی کرد مرحوم امام شریف (ره) بود. از وقتی هم که شاه به تهران آمد، ایادی‌اش شروع به اجرای منویات کردند، مثلاً قانون ایالتی و ولایتی را تصویب کردند که از مفاد آن این بود که قسم خوردن به قرآن از قانون حذف شود، یعنی دیگر نیاز نبود تا کسی که می‌خواهد سمتی بگیرد، به قرآن قسم بخورد. به‌علاوه، آن‌ها آمدند و مسأله مصونیت آمریکایی‌ها را هم تصویب کردند.

این اتفاق، باعث ناراحتی امام شد و ایشان رفتند

هم به خاطر نامه‌ای که امام به ایشان نوشته بودند.
شما با شهرستان‌ها در زمینه‌های مبارزاتی همکاری نداشتید؟

خیر، اوضاع به گونه‌ای بود که همه زیر نظر بودند و این امکان وجود نداشت. هر کسی به‌ناچار در محدوده خودش می‌توانست فعالیت کند و با شهرستانی‌ها نمی‌شد همکاری داشت. تا تکان می‌خوردی، ساواک باخبر می‌شد. اگر یک اهل علم به سفر می‌خواست برود، کاملاً مطلع می‌شدند که با چه کسی تماس داشته‌ای و چه کار داشته‌ای. این بود که از نظر کارهای انقلابی هر کس در استان خودش و در حیطه کاری خودش فعالیت می‌کرد. البته یک هماهنگی و ارتباط کلی در بین کسانی که طرفدار امام بودند وجود داشت، ولی در جزئیات خیلی ارتباط برقرار نبود.

شما خاطره‌ای از فعالیت‌های انقلابی شهید محراب در قبل از انقلاب به یاد دارید؟

از کارهای انقلابی یکی این‌که که آقای اشرفی اصفهانی در کرمانشاه سخنرانی می‌کردند، و ساواک هم چند بار ایشان را دستگیر و زندانی کرد. شهید، چهره‌ای کاملاً شناخته شده بود و دستگاه هم می‌دانست که ایشان است که آن استان را تحت کفایت دارد و کارهای انقلابی توسط ایشان انجام می‌شود.

شما به غیر از فامیل از حضور گاه و بی‌گاه در منزل شهید محراب، دیگر از چه طریقی با ایشان

بود و کم پیش می‌آید که یک چنین شخصیتی نباید با طلبه‌ها بنشیند و با آن‌ها خودمانی باشد.

این‌طور نبود که بگویند من مجتهدم یا از طرف آقای بروجردی متحنم و اصلاً در این فکرها نبودند. خیلی در زندگی ساده بودند. من کم‌تر اهل علمی را دیده‌ام که زندگی‌اش شبیه به حضرت امام، از نظر سادگی، باشد. سادگی لباس‌شان، سادگی خوراک‌شان، این‌که در حجره مثل یک طلبه، غذاهای ساده می‌خورند؛ غذاهای ساده طلبگی؛ خیلی با قناعت. یار وفادار امام - حضرت آقای اشرفی - نیز دقیقاً سادگی را داشتند.

شما با آقازاده‌های شهید، هم ارتباط داشتید؟

با حاج حسین آقا و دکتر محمد اشرفی اصفهانی آشنا و رفیقیم و رفت و آمد هم داریم.

آن زمان هم با آن‌ها رفیق بودید؟

آن موقع هم بله و خیلی هم رفیق بودیم، ولی بعد از شهادت ایشان، حاج حسین آقا در نارمک به جلسه روحانیت منطقه می‌آمد. ایشان ساکن نارمک بود و الآن هم هست و امامت یکی از مساجد نارمک را بر عهده دارد.

از فعالیت‌های شهید در دوران باشکوه انقلاب و دفاع مقدس چه چیزهایی را به‌خاطر دارید؟

انقلاب که شد ایشان از طرف امام به امامت جمعه کرمانشاه منصوب شدند و وکالت تام امام را

و به ایشان خیلی علاقه داشتیم و آن مرحوم هم خیلی به ما لطف داشتند؛ از این نظر که من حتماً به دیدن‌شان بروم و در شام شرکت کنم. به خصوص فامیل‌شان را می‌فرستادند که دوست دارم آقای جلالی را ببینم و می‌نشستیم راجع به انقلاب و امام و مسائل روز صحبت می‌کردیم.

داشتید به جنگ و نقش ایشان در دوران دفاع مقدس اشاره کردید.

در دوران جنگ، انصافاً یکی از کسانی که بسیار سهم بسزایی دارد که واقعاً جنگ را پیش‌برد، ایشان بود، از چند جهت ایشان در این سمت برانندگی داشت. یکی مسأله سخنرانی‌های ایشان در کرمانشاه بود و دعوت مردم به جبهه و جنگ که خیلی اثر داشت و من کم‌تر دیده‌ام مجتهدی این‌طور توجه مردم را جلب کرده باشد؛ کسی که نماینده آیت‌الله بروجردی بوده است و حالا بیاید این‌طور مردم را دعوت به جبهه کند. رساندن کمک‌های مردم دور و نزدیک از استان کرمانشاه، فرستادن جوان‌ها و مردم به جبهه، واقعاً خیلی کارهای مؤثری بود. این منافقین و معاندین، خیلی قشنگ انگشت‌گذاری می‌کردند، یعنی می‌دانستند چه کسانی مؤثرند. مثلاً این شهدای محراب، خیلی موقعیت‌های خاصی در کمک به جبهه و کمک به امام و کمک به انقلاب داشتند، لذا این‌ها را هدف قرار می‌دادند.

از یک طرف غم‌انگیز است که چه‌قدر زود همه‌شان شهید شدند، ولی از طرف دیگر این‌ها، جدای از شباهت‌هایی که با صحابه حضرت رسول (ص) داشتند و کارهایی که این‌ها انجام دادند، مهم کمک‌هایی بود که این‌ها به نهضت امام کردند.

جالب این‌که همواره مرور شخصیت‌ها و حتی نگاه کردن به عکس آن بزرگواران که همگی آن‌ها پیرمرد و هم سن و سال با حضرت امام (ره) بودند، انسان را به یاد سلمان و ابوذر و مقداد یعنی یاران نزدیک‌ترین پیامبر (ص) می‌اندازند.

بله، همان‌طور که شما نظرتان هست، این‌ها سلمان و ابوذر و مقداد حضرت امام بودند. البته از یک طرف غم‌انگیز است که چه‌قدر زود همه‌شان شهید شدند، ولی از طرف دیگر این‌ها، جدای از شباهت‌هایی که با صحابه حضرت رسول (ص) داشتند و کارهایی که این‌ها انجام دادند، مهم کمک‌هایی بود که این‌ها به نهضت امام کردند و از انقلاب حمایت کردند و یک دفعه یک استان، علمای استان و مردم منطقه را با هم هماهنگ می‌کردند و به ویژه جمع‌آوری کمک‌ها برای جبهه، خیلی مسأله بود و این‌که خودشان بیش‌تر اوقات در جبهه حضور پیدا می‌کردند.

از خصلت‌های خوب شهید اشرفی اصفهانی پرداختن به جبهه و جنگ بود، لباس رزم می‌پوشید، عامه بر سر می‌گذاشت و در جبهه حضور پیدا



دو شهید محراب در کنار یکدیگر: اشرفی اصفهانی و صدوقی

ارتباط داشتید؟

زمانی که در حوزه طلبه بودم، ایشان به حجره ما می‌آمدند و می‌نشستند. ما هم همیشه دوست داشتیم ایشان را ببینیم و خیلی به‌شان علاقه داشتیم. آدم ساده‌ای بود، می‌آمد، سلام می‌کرد و خیلی با اخلاق، خلیق، متواضع، با شخصیت و مجتهد بود. خب، آقای اشرفی اصفهانی، در سن چهل سالگی مجتهد بود و مدرک اجتهادش را از آیت‌الله العظمی خوانساری بزرگ گرفته

هم داشتند. جنگ هم که شروع شد، ایشان مرتب در جبهه و پشت جبهه حضور داشتند و با امام نیز ملاقات می‌کردند.

شما بعد از انقلاب هم با ایشان ارتباطی داشتید؟

بعد از انقلاب هم، باز از طریق همین فامیل‌شان ارتباط داشتیم، یعنی این‌جا جایی بود که می‌رفتم، چند ساعتی ملاقات‌شان می‌کردیم و با هم شام می‌خوردیم

تورها این بود که این نظام پاگیر نشود. این ترورها، در واقع، یک جور دهن‌کجی به نظام و مردم بانشاط و شادابی بود که می‌خواستند تحت لوای اسلام زندگی نوینی را شروع کنند...

بله و عمال استکبار بدین طریق، می‌خواستند بازوهای نظام را قطع کنند. هر کدام از این شهدا بازوی نظام و امام بودند و بزرگ‌ترین نقش را در میدان ایفا می‌کردند. منافقین نظرشان این بود که حتی اگر بتوانند خود امام را ترور کنند. واقعا دشمن آن‌چه تصمیم داشت و در نظرش بود، به کار بست ائمه جمعه را شهید کردند. بعد از آن هفتاد و دو تن را و بعد هم رئیس جمهور و نخست‌وزیر را به شهادت رساندند. به خاطر این‌که نظام را از هم بپاشانند در حقیقت می‌شود گفت که ضربه‌های زیادی را به جمهوری اسلامی زدند و خدا عنایت کرد که اتفاقی برای نظام نیفتاد.

خدا رحمت کند سید را که روی پای خودش ایستاد و هیچ‌گونه اثری در وجودش نگذاشت. این ضربه‌ها را به هر حکومتی می‌زدند، کارش تمام بود. آن سال که ما نماینده حضرت امام در حج بودیم، وقتی که هفتاد و تن شهید شدند و دو ماه بعد هم رئیس جمهور و نخست‌وزیر به شهادت رسیدند، در مکه شخصیت‌های کشورهای اسلامی با ما ملاقات می‌کردند. یکی از آن‌ها که استاد دانشگاه بود و شخصیت بالایی داشت، به من گفت: "تکه‌ای که باعث تعجب ما شده این است که این نظام امام خمینی چه نظام عجیبی است. هر حکومتی در دنیا نخست‌وزیرش صدمه ببیند و ترور شود، بلافاصله حکومت نظامی اعلام می‌کند. این، چگونه نظامی است که در یک زمان هفتاد و دو نفر از بهترین چهره‌هایش یا کلا و وزرا و مسئولین قضایی آن از بین رفتند، ولی اعلام حکومت نظامی نکرد.

دشمنان نظرشان این بود که با از بین بردن باران امام، به مقصد خودشان برسند و یک روز نگذارند که این نظام و انقلاب به جایی برسد، هم‌چنان که می‌بینیم الان تمام این مسائلی که برای استکبار پیش آمده است، ریشه‌اش در این نظام اسلامی است. الان جریان کشتن بچه‌های غزه چیست؟ چون رابطه حماس، با دولت ایران خوب است و ما داریم از آن‌ها حمایت می‌کنیم. واقعا ببینید، این نظام در مقابل کفر ایستاده است یا بچه‌های رزمندگان لبنان را ببینید چه مسائلی برای این‌ها پیش آوردند. آیا کسی باور می‌کرد که روزی اسرائیل بشکند؟ اسرائیل، مثل هیولایی در نظر جهانیان بود که عرب‌ها شش روز هم نتوانستند در مقابلش مقاومت کنند و تمام آن‌ها را از بین برد و شهرهایشان را گرفت.

حزب‌الله لبنان یک جمعی است که جزو حکومت نیست و بودجه‌ای از جایی برایش تأمین نشده است. خدا خواست که آن‌ها، این غول را بشکنند و در دنیا خردش کنند و الان هم مسأله حماس است و بچه‌ها و رزمندگان حماس، که این چنین مردانه در زیر بمب و گلوله، زن و فرزند خود را از دست می‌دهند و این‌گونه



که سید محفوظ بماند. بعد از آن، جنگ را تحمیل کردند و صدام را یاری دادند. تمام کشورهای دنیا و قاره‌های آمریکا، اروپا به همراه معالک عربی به صدام اسلحه و پول می‌دادند. نظام جمهوری اسلامی در تحریم اقتصادی بود و از آن طرف با کمبود اسلحه هم روبه‌رو بود.

آدم وقتی فکر می‌کند، می‌بیند که آن اتفاقات چیزی به غیر از معجزه نبوده، و الا با حساب عادی سرانگشتی، هیچ‌وقت به نظر نمی‌رسد که کشوری که در تحریم اقتصادی به سر می‌برد، اسلحه به او نمی‌دهند، جنگ به او تحمیل شده و دشمنی داشته باشد که مورد حمایت تمام کشورها از نظر اسلحه و تجارت باشد، آن وقت چنین کشوری بتواند پیروز شود و تمامیت ارضی‌اش لطمه‌ای نبیند.

صدام، آن‌قدر به کارش مسلط و مغرور بود که وقتی اوایل جنگ در خوزستان می‌خواستند با او مصاحبه کنند، گفته بود صبر کنید و چهل و هشت ساعت دیگر در تهران با من مصاحبه کنید. از داخل هم منافقین دست به کار شدند، این‌ها مقصودشان از

در موقعی که می‌خواستند حمله شروع شود، ایشان شب حمله در آن‌جا بود. چه قدر هم این مرد باخدا، اهل دعا، اهل نماز شب بود، زیارت عاشورا و دعای توسل برای بچه‌ها می‌خواند و یک دلگرمی کاملی برای بچه‌ها در جبهه به حساب می‌آمد.

می‌کرد، آن‌جا هم که می‌رفت، خیلی مورد توجه رزمندگان قرار می‌گرفت و با آن‌ها به گرمی برخورد می‌کرد و به‌شان روحیه می‌داد. خیلی متواضع بود و رزمندگان، همه تعجب می‌کردند از این‌که پیرمردی که مجتهد است، در بین آن‌ها آمده است و با آن‌ها غذا می‌خورد.

هم‌نشینی با آیت‌الله اشرافی برای رزمندگان ایجاد روحیه می‌کرد. در موقعی که می‌خواستند حمله شروع شود، ایشان شب حمله در آن‌جا بود. چه قدر هم این مرد باخدا، اهل دعا، اهل نماز شب بود، زیارت عاشورا و دعای توسل برای بچه‌ها می‌خواند و یک دلگرمی کاملی برای بچه‌ها در جبهه به حساب می‌آمد. می‌رفت و می‌گفت، مثلاً بعضی اوقات با پادگان‌ها و فرماندهان آن‌ها تماس گرفت، برای این‌که به این‌ها دلگرمی بدهد. یک‌بار هم می‌خواستند ترورش کنند که خنثی شد و آن موقع خیلی ناراحت بود و می‌گفت من توفیق نداشتم که شهید شوم.

وقتی مرحوم شهید صدوقی "اعلی‌الله مقامه الشریف" شهید شد، ایشان می‌فرمود دیگر نوبت من است. عاشق شهادت بود و به ایشان الهام شده بود که شهید می‌شوند و در انتظار شهید شدن بودند.

مگر دشمن چه وحشتی از این عزیزان داشت که این عالمان پیرمرد و متقی را در عرض چند سال، یک‌به‌یک، به شهادت رساند؟

وحشت دشمن از امروز بود. یعنی استکبار جهانی دریافته بود که اگر این انقلاب تثبیت شود، خیلی مشکلات برایش به بار می‌آورد. لذا جنگ را که تحمیل کرد، این‌ها نظرشان این بود که انقلاب را براندازند، چون امام ضربه عجیبی به آن‌ها زده بود. سفارت آمریکا که توسط دانشجویان پیرو خط امام تسخیر شد، این‌ها برای دشمن خیلی مشکل بود؛ شوخی که نبود، امام هدف‌شان بت‌شکنی بود، مثل حضرت ابراهیم (ع) بت‌های سنگی و البته انسانی را توأمان شکست. امام نظرش این بود که بت بشکند.

اولین کاری که کرد این بود که توانست بت ایران را بشکند. مثلاً رضاخان که آن‌جور می‌گفت: "من امر می‌کنم، من دستور می‌دهم." سرانجام به آن صورت، وحشت‌زده پا به فرار گذاشت بعد، فهمیدند که او پسرش کوچک و حقیرند و باید بت بزرگ، آمریکا، شکسته شود. پس از پیروزی انقلاب که دانشجویان، سفارت آمریکا را به تصاحب در آوردند و پنجاه و چند نفر را به اسارت گرفتند، این مسأله خیلی برای استکبار آمریکا و اروپا مسأله بود. آن موقع کارتر گفت جمهوری اسلامی، آمریکا را تحقیر کرده است؛ در صورتی که کدام کشور جرأت می‌کرد کوچک‌ترین اهانتی به آمریکا بکند. امام در آن زمان این کار را کرد. این‌ها می‌دانستند که اگر انقلاب اسلامی تثبیت شود، برای‌شان در آینده مشکل‌ساز است، کما این‌که الان می‌بینید پیش‌بینی آن‌ها محقق شده است.

این‌ها، آن روز می‌خواستند تا آن‌جا که می‌توانند انقلاب را نابود کنند، تا حدی که کوشیدند حضرت امام را از بین ببرند و نتوانستند؛ خواست خدا بود

استقامت می‌کنند.

الله اکبر، انسان تعجب می‌کند از این همه مردانگی! من عقیده‌ام بر این است که ریشه همه این‌ها جمهوری اسلامی است. دنیای استکبار هم در دنیا با کسی کاری ندارد، تنها کارش با نظام ماست این‌که آمدند و عراق را تصرف کردند. آن‌ها با عراق که کاری نداشتند، خودشان صدام را بر سرکار گماشته بودند و او از خودشان بود. این‌ها که مرتب از صدام حمایت می‌کردند و به او اسلحه می‌دادند، پس چه‌طور شد که یک‌دفعه نظرشان عوض شد و این کلک‌ها را درست کردند، هیاهو راه انداختند، یازده سپتامبر را علم کردند و ریختند افغانستان و عراق را گرفتند.

تمام هدف‌شان این بود که کنار ایران لشگر بیاورند، پادگان تأسیس کنند و بعد هم به این‌جا حمله کنند، ولی خواست خدا این‌طور نبود و برعکس شد. همان عراقی که قرار بود با آمریکایی‌ها همکاری کند، یار و یاور ایران شده و ایران هم یار و یاور عراق است. آمریکایی‌ها باور نمی‌کردند که اوضاع این‌طوری شود و مردم، حکومتی را در عراق انتخاب کنند و به آن رأی بدهند. بعد هم کار به جایی بکشد که عراق حامی ایران و با ما متحد شود. بالاخره این مسائل خیلی برای‌شان سنگین است و به عقیده من آن‌ها دست‌بردار نیستند، چون از این نظام ضربه خورده‌اند و مسأله اصلی اسرائیل و صهیونیسم است. تنها حکومتی هم که امروز در دنیا روی اسرائیل انگشت گذاشته و دارد آن را از بین می‌برد، حرف اساسی هم در مورد اسرائیل داشته، نظام جمهوری اسلامی است. امام فرمود: "اسرائیل نطفه نامشروع است و آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند." مقام معظم رهبری هم می‌گویند: "امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند."

سی سال از عمر این نظام می‌گذرد و بحمدالله داریم می‌بینیم که بلند است و شعارهایش را هم حفظ کرده است. کدام انقلاب در دنیا هست که پنج سال از عمر آن بگذرد و شعارهایش را عوض نکرده باشد؟ ولی این انقلاب سی سال است که بر سر شعار استقلال- آزادی- جمهوری اسلامی باقی است. در هر صورت، این‌ها منظورشان از به شهادت رساندن مرحوم اشرفی اصفهانی این بود که نگذارند این انقلاب به این نقطه برسد، غافل از این‌که این شهادت‌ها گرچه در ظاهر خیلی تلخ است، ولی در باطن خیلی شیرین است. شهادت شهدای محراب این انقلاب را تثبیت کرد و ریشه منافقین را کند. اگر خون مقدس شهدای محراب نبود، مگر می‌شد که ما ریشه منافقین را در این مملکت بخشکانیم؟

از ابتدای پیروزی انقلاب، خطرهای زیادی برای نظام وجود داشت و ممکن بود از درون مشکلی برای آن به وجود آید. مگر به این سادگی‌ها بود؟ منافقین اسلحه به دست گرفته بودند و در خیابان‌ها مردم را می‌کشتند. ناجس‌هایی هم در این مملکت وجود داشتند که از این‌ها حمایت می‌کردند. راهی که باعث شود ریشه این‌ها از این مملکت کنده شود، این شهادت‌ها و خون‌ها

ایشان عالم بسیار مهم و معتبری بود. مجتهد مسلم و مسلط بر علوم دینی، فقه و اصول بود و من کم‌تر دیده‌ام اهل علم این‌قدر اشتغال داشته باشند؛ امام هم همین‌طور بودند. شهید اشرفی همیشه در حال مطالعه بودند. هر وقت ما از در حجره ایشان می‌گذشتیم، می‌دیدیم، کتابی جلویش گذاشته است و دارد مطالعه می‌کند.

بود.

در مورد وجه علمی شخصیت شهید اشرفی اصفهانی هم بفرمایید.

ایشان عالم بسیار مهم و معتبری بود. مجتهد مسلم و مسلط بر علوم دینی، فقه و اصول بود و من کم‌تر دیده‌ام اهل علم این‌قدر اشتغال داشته باشند؛ امام هم همین‌طور بودند.

شهید اشرفی همیشه در حال مطالعه بودند. هر وقت ما از در حجره ایشان می‌گذشتیم، می‌دیدیم که پیرمرد، کتابی جلویش گذاشته است و دارد مطالعه می‌کند. کم‌تر وقتی را به هدر می‌داد و شما نگاه کنید که یک نفر، یک سال پای درس مرحوم حائری بنشیند، از آن طرف ده سال پای درس آیت‌الله صدر و حجت و خوانساری و دوازده سال هم پای درس مرحوم آقای بروجردی باشد.

در صورتی که خودش هم از هر نظر فاضل بود و بهترین آثار از ایشان باقی مانده، از جمله کتابی را نوشته است به نام مجمع‌الشتات در هفت جلد که کتاب مهم و معتبری است. برهان قرآن را نوشته است

و خطبه‌های نماز جمعه‌های ایشان را هم به چاپ رسانده‌اند. این‌ها حاکی از این است که شهید اشرفی از نظر علمی جایگاه بالایی داشته‌اند.

یکی از ویژگی‌های بارز شهید محراب پرهیزگاری و وارستگی ایشان بوده است. آن‌چنان که امروز هم با نگاه کردن به عکس‌ها و تصاویر باقی‌مانده از آن بزرگوار، این وارستگی را به‌خوبی در چهره‌شان می‌بینیم.

بله و ما این‌ها را به عینه دیده بودیم و بهترین چیزی که می‌شود، از آن طریق، شهید اشرفی اصفهانی را شناخت، همانا، سخنان امام است. حضرت امام (ره) آدمی خیلی دقیقی بودند، یعنی میلی‌متری و دقیق حرف می‌زدند. من در عمرم هیچ ندیده‌ام که در خدمت امام بوده باشم و خدای ناکرده گرافه‌گویی کنند و بی‌خود از کسی تعریف کنند. جملات و کلمات‌شان همیشه حساب شده بود.

اگر ما واقعاً بخواهیم شخصیت شهید اشرفی اصفهانی را بشناسیم یکی از روی کتاب‌ها و بحث‌ها و کارهای‌شان و خدمات به جبهه جامعه است و دیگر از حرف‌های امام که می‌فرمایند: "این‌جانب به مرحوم شهید آیت‌الله عطاءالله اشرفی اصفهانی ارادت داشتم و مدت شصت سال ایشان را به زهد، تقوا، و وع و خودسازی می‌شناختم. این مرد چنین آدمی بود و امام، ایشان را مصداق بارز این آیه دانسته‌اند: "من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فممنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً".

عده‌ای از مؤمنین هستند که آن‌چه درباره‌شان وعده کرده بود انجام شد، آن پیمان‌هایی که خدا با آن‌ها بسته بود، این‌ها به پیمان‌شان و وظیفه‌شان عمل کردند...

آن وقت امام درباره‌ی ایشان می‌فرمایند خدا این منافقین را لعنت کند که دست‌شان به خون این شهدا و شهید اشرفی اصفهانی آغشته شد، به خون مردی که در طول عمرش، حتی موری از او صدمه ندیده و این کلمات حاکی از این است که شهید، خیلی مراتب‌شان بالا بوده است.

به نظر تان، انسان‌های والا، چگونه به چنین درجاتی می‌رسند؟

مهم‌ترین نکته، پاکی نطفه است. هر نطفه‌ای لیاقت ندارد، از اول باید آن نطفه پاک باشد. پدر ایشان مرحوم میرزا اسدالله اشرفی، عالم بزرگی بوده که در اصفهان معروف است. شهید از چنین خانواده‌ای بوده است و شما توجه کنید که کسی که از طفولیت در صراط دین، درس‌های دینی و حوزه‌های علمی قدم بگذارد، این دیگر پیداست، هدف و راه این است و بدی نمی‌تواند به وجود او رسوخ پیدا کند. بیش‌ترین چیزهایی که به انسان صدمه می‌زند یا پول است، یا مال یا زندگی مرفه و رفقای ناباب. این‌ها زندگی‌شان خیلی عادی بوده است و از نظر مادی مرفه نبوده‌اند. ثانیاً چون در خانواده‌ای که اهل علم بود زندگی می‌کردند، محیط‌شان محیطی درستی بوده و بزرگ‌ترها به‌خوبی مراقب آن‌ها بوده‌اند. از اول هم در این جهت قدم برداشتند، مثلاً در





بیست سالگی در حوزه علمیه اصفهان که حوزه پاک بود و همراه با طلبه‌ها و علما بودند. بعد از آن هم در قم با آیت‌الله حائری ارتباط داشتند.

این‌ها ناشی از عنایت خداوند، نطفه پاک، لیاقت، در راه راست قدم برداشتن، خودداری و خودسازی است. مثلاً ایشان در کرمانشاه به مقامی رسیده بود که با آن‌که پول‌های کلانی زیر دست‌شان بود، اما باز هم از نظر زندگی، خوراک و پوشاک، همان وضعیت زمان طلبگی را حفظ کردند. این‌ها عنایت و فضل خداست که خداوند به هر کسی نمی‌دهد. روایت داریم که: "ان الجهاد بابٌ لا یواب الله؛ جهاد یک بابی از باب‌های خدا است." و نیز: "ان الجهاد بابٌ لا یواب الجنة؛ یکی از درهای بهشت اسمش باب‌المجاهدین است." اما این در فتح‌الله لخاصه المجاهدین است، یعنی این در را خدا

این نظام پایه‌اش خیلی قرص است شما نگاه کنید امام با آن نیت و نیز مرحوم اشرفی اصفهانی و صدوقی با این نیت‌ها هیچ چیز از این انقلاب نخواستند. فقط خالصا، مخلصا و برای رضای خدا این کارها را انجام دادند.

این‌که این مرد واقعاً هر چه می‌گوید دلی است. همیشه احساس می‌کردیم که حرف‌های او از خودش نیست و خداگونه حرف می‌زند و خیلی بر ما اثر می‌گذاشت. همواره، خدا خدا می‌کردم که ایشان به منطقه نارمک بیایند و من بتوانم خدمت‌شان برسم. همیشه به ایشان احساس نزدیکی می‌کردم.

آدم وقتی به یک نفر علاقه‌مند باشد، به او نزدیک است. دیگر، آن هم علاقه باطنی و نه از روی حب پول و مقام که بگوید این شخص، مقامی دارد و وابسته به جایی است، بلکه به این دلیل که این مرد، مرد خداست و انسان خالصی است. این مرد است که واقعاً هر چه می‌گوید خدایی است، حرف زدنش و نگاه کردنش هم خداگونه است.

خدا رحمت کند وجود این‌گونه بزرگان فضل و رحمت خداست بر ما. من بارها در جلسات روحانیت شرق که از زمان مرحوم امام خمینی (ره)، برای پیش‌برد اهداف انقلاب شکل گرفت و الان هم این جلسه‌ها را داریم و آقا زاده شهید اشرفی اصفهانی هم در این جلسه شرکت می‌کند، من با آقایان صحبت می‌کنم که ما واقعاً زمان مصومین نبوده‌ایم که آن‌ها را ببینیم، فقط توصیف شجاعت‌شان و زهدشان را شنیده و در روایت‌های تاریخی دیده‌ایم اما شکر خدا، که ما در زمان امام زنده بودیم و این چهره‌ها و حضرت امام را دیدیم. دیدیم که واقعا معنای ایثار، شجاعت و شهادت یعنی چه؟ این‌ها عنایاتی از طرف خدا بود بر ما. حالا

خب لیاقت شهادت را نداشتیم و شاید صلاح خداوند چنین بود که ما زنده باشیم، بالاخره عده‌ای باید باشند که این راه‌ها را ادامه دهند، ولی واقعاً خوش بر احوال شهدا. من بارها گفتم که واقعا شهدا برنده شدند و به لقاءالله پیوستند.

الحمدلله به چه مقام بزرگی دست یافتند. ان‌شاءالله که خداوند به ما هم توفیق دهد. خدا رحمت کند مرحوم امام را این‌ها زحمت کشیدند و هیچ چیز از انقلاب نخواستند نه امام، نه شهید اشرفی اصفهانی و نه دیگر شهدای محراب. نه مقامی، نه خانهای و نه پولی می‌خواستند حتی وقتی خود مرحوم امام از دنیا رفتند، حاج احمد آقا فرستاد که آقا، بیایید زندگی امام را بررسی کنید، ببینید، امام آن زمانی که رهبر نبوده چه

برای افراد خاص باز می‌کند، برای خاص‌الخاص‌های اولیاء، یعنی برای همه اولیاء؛ هم باز نمی‌کند. همه اولیاء این نصیب را ندارند، فقط آن‌هایی که خاص‌الخاص و مخصوص هستند: فتح‌الله لخاصه اولیائه. این در را به روی مرحوم شهید اشرفی اصفهانی، مرحوم قاضی طباطبائی، مرحوم دستغیب، مرحوم صدوقی، مرحوم مدنی و همه شهدای انقلاب و اسلام، از صدر اسلام تا حالا، می‌گشایند.

در مورد وجه عرفانی شهید اشرفی اصفهانی بفرمایید.

شخصیت عرفانی شهید، به‌گونه‌ای بود که چهره‌اش یک چهره خدایی بود و وقتی به ایشان نگاه می‌کردی، به یاد خدا می‌افتادی. آدم‌هایی هستند که دم از دنیا می‌زنند و در عمل در راه ثروت و قدرت قدم برمی‌دارند، ولی ایشان عمل‌شان هم عرفانی بود. یک آدم متواضع و مخلص که برای خدا زندگی می‌کرد و هوی و هوس به وجودش راهی نداشت.

با وجود آن همه سال انس و الفت با شهید اشرفی اصفهانی و این‌که آن‌قدر از سجایای ایشان می‌دانستید، وقتی خبر شهادت ایشان را شنیدید، چه احساسی داشتید؟

بی‌نیهایت متأثر شدم، حتی تصور هم برایم مشکل بود. یک پیرمرد، یک مجتهد و یک انسان مخلص خدا، یک‌دفعه بدنش تکه‌تکه شود؛ آن هم در محراب. وقتی چنین اتفاقی بیفتد، آدم بی‌نیهایت بهت‌زده می‌شود. متحیر از این‌که چه چیزهایی از ما گرفته شد و دشمن چگونه این چهره‌ها را گلچین می‌کرد.

بی‌اختیار نشستم و خاطراتم را با آن عزیز مرور کردم، یاد این‌که هر وقت خدمت ایشان می‌نشستم، از حرف‌ها و نگاه‌های‌شان خیلی استفاده می‌کردم. از